

مصمم بود شه را عزم جانی  
 ز آذربایجان آمد بیفداد  
 خبر شد حافظ احمد را از این عزم  
 بجد شد در فرار خویش و برگشت  
 چو رفت این قسم تاریخش نوشتم

چو بشنید این سخن را منحرف شد  
 عنانش زان حریمت منعطف شد  
 سرش در فکر همدوش کتف شد  
 نوگفتی آفتابش منکسف شد  
 بعیص و بیص احمد منصرف شد

( ۱۰۳۵ )

**قاضی محمد رهی تخلص** - در تاریخ صلح قیصر و پادشاه جمجا  
 شاه طهماسب گفته .

پادشه روم و شه کامکار  
 از پی تاریخ گرفتم قلم  
 عنهی اقبال درین کهنه دیر

صلح چو کردند بهم اختیار  
 تازه شد از کاک رهی این رقم  
 غلغله افکند کالصلح خیر

( ۹۶۹ )

**مولانا بهشتی گیلانی** - در تاریخ عمارات اشرف مازندران گوید  
 خسرو آفاق شه کامبخش  
 کرد چو در اشرف مازندران  
 دست سعادت پی تاریخ آن

آن محک باطن هر خوب وزشت  
 طرح بنائی صفا چون بهشت  
 بردر آن (دولت اشرف) نوشت

( ۱۰۲۱ )

**میر بقای بدخشی** - در تاریخ زلزله تبریز گفته .

چو پیش آمد زمین و آسمانرا  
 سواد دلشین ملک تبریز  
 پی تاریخ آن ناخوش علامت  
 زبان طوطی کلام قلم کرد

که بد می بینم اوضاع جهانرا  
 شد از فرط تزلزل وحشت انگیز  
 که افزونست از آشوب قیامت  
 غمی بردامن گیتی رقم کرد

( ۱۰۶۰ )

**میرزا صادق دست غیب** - احوالش در تحت شعرا نوشته شد این  
 تاریخ را در باب وزارت آصف شیراز که نواده غیاث کمره ایست گفته .

آن خواجه که نفرینش دعای ملک است  
 بازی بازی فلک بجایش رساند  
 تاریخ وزارت شهبه عینک است  
 کامروز بجای قطعه اش نه فلک است

**آصف بهبهانی** - وزیر امام قلیخان بعد از آنکه میر ابوالولی انجوئی را شاه عباس ماضی از صدارت معزول کرده و جای او بمیر معزالدین مشهور بقاضی خان که از سادات سیفی قزوین است مفوض شد این تاریخ را گفتند و باسم آصف بهبهانی دیده شد که وزیر امام قلیخان بیگلربیکی فارس بود .

روزی که ابوالولی انجوئی را  
جایش بمعزالدین محمد دادند  
افکند ز منصب صدارت دوران  
از روی حساب گشت تاریخ همان  
(۱۰۱۵)

**شیخ فیضی** - خلف شیخ مبارکست اصل ایشان گویا عربست اما در هند تولد یافته احوالی او و برادر نامدارش شیخ ابوالفضل ظاهرتر از آنست که تقریر باید کرد این تاریخ را جهت خانقاهی که پادشاه والاجاه اکبرشاه بنا کرد گفته .

آن خانقاهی که سوده بر چرخ سرش  
تاریخ بناست خانقاه اکبر  
فرموده بنا پادشه بحر و برش  
دروازه خانقاه تاریخ درش  
(۹۸۰) (۹۸۰)

شیخ فیضی مذکور تاریخ فوت غزالی مشهدی را هم چنین گفته .  
قدوه نظم غزالی که سخن  
نامه زندگی او ناگاه  
عقل تاریخ وفاتش بدو بطور  
همه از طبع خداداد نوشت  
آسمان بر ورق باد نوشت  
سه نهصد و هشتاد نوشت  
(۹۸۰)

**ملا عبدالله امانی** - احوال او در تحت شعرا قلمی شد این تاریخ را در فوت

علامی میر محمد باقر داماد گفته .

فغان از جور این چرخ جفاکیش  
ز اولاد نبی دانای عصری  
محمد باقر داماد کز وی  
خرد از ماتمش گریان شد و گفت  
کزو گردد دل هر شاد ناشاد  
که مثلش مادر ایام کمزاد  
عروس فضل و دانش بود دلشاد  
عروس علم و دین را مرد داماد  
(۱۰۴۱)

**ایضاً در فتح بلخ گفته**

چون شاه جهان ز بلخ شد تاجستان  
جستم تاریخ فتح بلخ از وجدان  
پیدا شده تاریخ ز نام سردار  
یعنی تاریخ شد علیمردان خان

( ۱۰۵۶ )

**ملا میرزا مهابادی** - احوالش در تحت علماء نوشته شد در تاریخ فوت  
الله پروردی خان بیگر بیگی فارس گفته .

نواب خان ز گلشن فانی چورخت بست  
حشرش بمصطفای معنی جناب باد  
خان را اجل ز مرکب حشمت پیاده کرد  
تاحشر پای دولت شه در رکاب باد  
تاریخ فوت او طلیدم ز عقل گفت  
یارب بقای عمر شه کامیاب باد

( ۱۰۲۲ )

**میر لوحی تاریخی** - احوالش در سلك فضلا نوشته شده این تاویخ را  
در فوت شیخ بهاءالدین محمد گفته .

خغان کز گردش افلاک شیخ عالم و آدم  
بهاالدین محمد آن لوی شرع را پرچم  
برون شد از جهان بی وفا و در فراق او  
جهان پوشید چون شام جدائی جامه ماتم  
طلب کردیم تاریخ وفاتش را ز دل گفتا  
بهاالدین محمد شد مه سوال از عالم

( ۱۰۳۱ )

**ملك حمزه سیستانی** - احوالش در سلك امرا نوشته شده این تاریخرا در  
فوت شیخ بهاءالدین محمد گفته .

ای فلك از تو سؤالی دارم  
فضل را مرتبه و آیین گو  
گوهر دانش و فرهنگ چه شد  
زبده گوهر ماء وطن گو  
خردم گفت که تا چند زنی  
دم بیهوده که آن و این گو  
یکسخن گویم و جان میسوزد  
بی بها شیخ بهاءالدین گو

( ۱۰۳۱ )

**ملاحیدر علی فایض تخلص** - احوالش در تحت علماء نوشته شد این  
تاریخرا جهت تولیت اردبیل بایزید بیک گفته .

از دولت و تولیت چو مصوم  
افتاد و بخلد شد خرامان

کردند ز بعد آن یکی هم معزول ز منصب نمایان

دادند بیایزید جایش تاریخ بشرح گشت ایان

( بی و او عاطفه ۱۰۷۴ میشود )

**ملا میر علی** - کاشی است مرد درست راست کردار و گفتار بود

چنانچه بی ملاحظه آنچه میخواست میگفته دروقتی که شاه عباس ماضی حقی میرزا

را کشت بکاشان که آمد روزی بملا میر علی برخورد جوارش را گرفته گفت

که چرا پادشاهزاده مارا کشتی به از خود از حسد نمیتوانستی دید و این بیت را که مصرع

ثانی تاریخست دوبدیهه گفت .

هر که فرزند جگر گوشه خود را بکشد (ثانی حارث) بیرحم بود تاریخش

(۱۰۲۲)

**میر صحبتی تفریشی** - در فوت علامی ملا عبدالله شوشتری گفته

( آه آه از مقتدای شیعیان )

(۱۰۱۶)

**شیخ محمود جزایری** - از اعراب جزایر بوده در تحصیل خیلی

معی نموده خصوصا در علم فقه و حدیث از شاگردان ملا عبدالله بوده آنهم این عبارت

عربی را تاریخ گفته . مات مجتهد الزمن

(۱۰۲۱)

**میرزا معین الدین محمد وزیر صفی قلیخان حاکم بغداد**

احوالش در تحت وزراء نوشته شد این تاریخ را در فوت صفی قلیخان گفته

خان عادل حامی ملک و صفی روزگار ملجا قنچ و ظفر هم صاحب خیل و حشم

فورچی باشی شاه اولیا شیر علی خادم هفت آسمان و بنده شاه عجم

میهمان گردید در جنت بخوان لطف حق چون شد از دنیا ملول آن قبله اهل کرم

چون قلم سر بر فرازو بهر تاریخش بگوی تیغ را قبضه شکست و بیسر و پاشد علم

(۱۰۴۰)

**شیخ رمزی کاشی** - احوالش در تحت شعرا نوشته شد . در بستن

سد زاینده رود اصفهان گفته

جزا سدی که از خارا پیش زنده رود  
بهر تاریخش گذشت از آب رمزی و نوشت

از عطای شاه دین عباس ثانی بسته اند  
سد اسکندر بآب زندگانی بسته اند

( ۱۰۶۸ )

**میرزا حسن علی نصرآبادی** - احوالش در تحت شعرا قلمی شد

و پیاده رفتن شاه عباس ماضی بمشهد مقدس گفته .  
از حق موفق آمد شاه جهان که سازد  
از مطلع دل او مهر طواف سرزد  
هفتاد حج اکبر آمد یکی طوافش  
صدقش رفیق و توفیق همراه و همسفر بخت  
تاریخ این سفر خواست از شاه طبع گستاخ

چون چاررکن گیتی رکن هدی مسخر  
طوف امام ضامن کز گفته پیمبر  
این نکته صحیح است نزدیک نکته پرور  
درره پیاده پویان چون آفتاب انور  
گفتا ( پیاده کردم هفتاد حج اکبر )

( ۱۰۱۰ )

**میرزا حسن واهب** - احوالش در نجبا قلمی شد در مسجد شاه را گفته

شد در کعبه در صفاهان باز

( ۱۰۴۶ )

**شریفا** - در نویسندگانی این تاریخ را جهت بنای حمامی گفته

چون یکی از درون برون آید  
صحت و عافیت بود تاریخ

( ۱۰۶۴ )

و این تاریخ را هم جهت تعمیر گنبد امام الجن والانس امام رضاع گفته  
یتی آمد بر زبان خامه از اسرار غیب  
مصرع اول در اتمام و دوم بهر بنا  
کشته از هر مصرع آن بیت تاریخی عیان  
گر ز ابراهیم نوشد کعبه اهل زمین  
بی کم و بیش از ولایات امام انس و جان  
نو شد از سعی سلیمان کعبه کروبیان

( ۱۰۸۶ )

( ۱۰۸۵ )

**میرزا مومن نصرآبادی** - احوال او در تحت نجما نوشته شد

در جلوس شاه عباس ثانی گفته .

چو بنشست بر تخت عباس شاه  
بشادی بدل شد همه درد و غم  
پی سال تاریخ شاهنشاهی  
بگو وارث ملک دارا و جم

( ۱۰۵۲ )

**تاریخ فوت ملا حسنعلی ولد ملا عبدالله**

چون از تقدیر کردگار در جهان  
شد مولانا حسنعلی سوی جنان  
مؤمن تاریخ فوت او کرد رقم  
افسوس از مقتدای اهل ایران

( ۱۰۶۸ )

**تاریخ تکیه فیض**

چون ساخت شهنشاه جهان تکیه فیض  
شد اهل صلاح را مکان تکیه فیض  
مؤمن تاریخ سال اتمامش گفت  
خالیست زنا مقیدان تکیه فیض

( ۱۰۶۸ )

**میرزا امین نصرآبادی - احوالش در تحت اقوام فقیر قلمی شد چون**

کتابت مثنوی مولوی معنوی کرده و با تمام رسانید در آن باب این تاریخ را گفته  
که از غرائب است چرا که يك مصرع است که چهار تاریخست نقطه دار یکی ساده  
یکی متصل یکی منفصل یکی .

چون کتاب مثنوی مولوی معنوی  
هست درد خسته مجروح را بهتر دوا  
شد ز فضل ایزد از کلک رهی یعنی امین  
بهر تاریخ کتابت زد رقم کلک خیال  
آنکه داده هم حقیقت هم شریعت را رواج  
نیست جز این جان معنولان عاشق را علاج  
ز ابتدا تا انتهایش چون شبه الواح عاج  
عزم دارم درس در نظمی از اوراق داج  
( ۱۰۷۷ )

چهار تاریخست این مصرع چون بیکو بیکو  
نقطه دارش اولین تاریخ و ثانی بی نقطه  
منفصلهایش چون تاریخی دگر کوهرنگار  
هر یکی از گلشن خوبی کشیده سر چوکاج  
متصل حرفش سیم تاریخ روشن چون - راج  
میشود شاید که بر سرداریش مانند تاج

**این تاریخ نیز از آن قبیل است که در اتمام دیوان صایبا گفته**

شد از پی تاریخ کتاب چو گهر  
مهمل معجم متصل و منفصلش  
نظم و درر نیکی از آن درج درر  
هر يك دهد از سال تمامیش خبر

**مولانا محمد امین الوقاری الیزدی - ولد مولانا عبدالفتاح**

طیبی که در تحت فضلا مذکور شده تواریخ پسندیده بسیار دارد از آن جمله سه  
چهار تاریخ اکتفا نمودیم اما تاریخ ثر تاریخ نسب نامه فرزند اسماعیل قلی بیک

نوه محمد علی بیک ناظر است مشهور بتاریخ الهامی (صفی قلی بیک ولد اسماعیل قلی بیک نوه محمد علی بیک) (هوالله حافظه) که عبارت مذکوره یعنی صفی قلی بیک (۱۰۷۱) (۱۰۷۱)

ولد اسماعیل قلی بیک نواده محمد علی بیک و دعای مذکور یعنی هوالله حافظه دو تاریخست هر یک موافق عدد هزار و هفتادویک اما تاریخ نظم یکی در تاریخ کدخدائی ولد خود گفته اینست .

چونکه فرزندان محمدجعفر از لطف اله دوستی از دوستان پرسیدم از روی نشاط از پی تاریخ سال و روز و مه کردم بیان کدخدا گردید کش بادا چواهل الله زیست کین همایون اقتران کی شد عیان تاریخ چیست این شب آدینه بود از ماه حج پنجم و بیست ( ۱۰۸۳ )

دیگر تاریخ در وزارت نواب میرزا مهدی صدر گفته .

چهار سبزیست عالم را که ناهید از پی عشرت جهان آسوده شد نوعیکه در بزم سپهر اکنون مگر صدر وزارت یافت زیب از مشتری رائی چراغ دوده آل نبی شمع سخا مهدی تو بردست صدارت تکیه زن بودی و میدیدم چو آن دیدم در فیض ازل را حلقه کویدم وزیر گل ایران زیب ملکی صدر دین مهدی باقی قطعه حواله بدیوان است

بیام مه کشید از بزم عیش خویشتن نوشك زشادی میزند بهرام چون چوبك زنان چوبك كه میگرد زمین و آسمان هر لحظه طوبی لك سرافضال را تاج افسر اقبال را تارك كه میزد شاهد شوخ وزارت دهبدم چشمك دو تاریخ از دوره صراعم كشود آرم بنظم اینك زهی كامل زهی دستور ادم الله اقبالك ( ۱۷۱ )

**کمترین محمد طاهر نصر آبادی - در تاریخ بناء عمارت مبارکه**

هشت بهشت گفته

زهی در لیسرای پاد شاهی بود زیبا عروسی شوخ و سرمست شود تا حلقه اش بر روی درگاه پی نقش و نگار آن ستوده ز آب دست نقاشان گل کار که نظاره اش از نا رسائی بود در سایه اش مه تا ب ماهی که از جامش بود آینه در دست دل خود میخورد زین آرزو ماه ز چشم حور آوردند دوده شده شبنم بروی گل نمودار بود مد نظر تیر هوایی

بشکر شاه دائم تر زبانست  
 شده فواره شمع خلوت او  
 گیل او شد خمیر از آب حیوان  
 دوام گردش افلاك از آنست  
 خیالم ( مشرق دوات ) رقم کرد  
 ١٠٨٠

(مکان عشرت بیروی اغیار)  
 ( ١٠٨٠ )

(مکان شاه دین پرور سلیمان)  
 ( ١٠٨٠ )

بدیهه (قطعه خلد برین) گفت  
 ( ١٠٨٠ )

بساط مصلحت باخویشتن چید  
 که ازهر مصرعش تاریخ پیداست

شد بانی این مسکن بهجت پیوند  
 ( ١٠٨٠ )

دروی جامی پیاد شه دولتمند  
 ( ١٠٨٠ )

گردید زمین اصفهان تاج جهان  
 ( ١٠٨٠ )

پاینده عمارت از سلیمان زمان  
 ( ١٠٨٠ )

که زدل گشته سلیمان زمان  
 ( ١٠٨٠ )

نه فواره است کائرا در میان است  
 رسیده تا بعیسی رفعت او  
 بود طالارش از طوبی بسامان  
 ستونش تکیه گاه آسمانست  
 بتاریخش قلم قدر علم کرد

بتاریخ دگر دل کرد تکرار

بتجدیدش شد این مصرع بسامان

ز فیض شاه دیگر گوهری سفت

باینها ممتم راضی نگردید  
 ز خاطر این ربا عیها مهیاست

چون شاه سلیمان شه اقبال بلند  
 ( ١٠٨٠ )

از جشن و نشاط و کامکاری دایم  
 ( ١٠٨٠ )

از قصر بلند قدر زیبا ارکان  
 ( ١٠٨٠ )

در گاه عبادت این بود ورد ملک  
 ( ١٠٨٠ )

### ایضاً هر مصرعی تاریخ

چون بدوران شه اعلا شان  
 ( ١٠٨٠ )

### رباعی

### ایضاً



مرشدو داد ده ایامت  
( ۱۰۸۰ )

زدلو صدق همه خلق جهان  
( ۱۰۸۰ )

کو باخلاق و صفا ساعی بود  
( ۱۰۸۰ )

بندگی ره شه با طاعات  
( ۱۰۸۰ )

که چووی نیست مقدر من بعد  
( ۱۰۸۰ )

شد فرح لازم و شادی افزا  
( ۱۰۸۰ )

چون لب قند سرا پا نمکست  
( ۱۰۸۰ )

رکن او قائمه جشن و فرح  
( ۱۰۸۰ )

طلبید سرمه گرد راهش  
( ۱۰۸۰ )

میل شادی بارم داده زکات  
( ۱۰۸۰ )

شد از آینه جان به کاشیش  
( ۱۰۸۰ )

ز گچش شد قصب صبح سفید  
( ۱۰۸۰ )

بدرش حاتم بیحد سایل  
( ۱۰۸۰ )

جان پناهی که مدیحتش عامست  
( ۱۰۸۰ )

تاج داری که زوی شد نازان  
( ۱۰۸۰ )

صوفی صافی تابع مقصود  
( ۱۰۸۰ )

آنکه مقصود وی از عمر و حیوة  
( ۱۰۸۰ )

کرد سرکاری این مسکن سعد  
( ۱۰۸۰ )

دلگشایست که از لطف صبا  
( ۱۰۷۰ )

چه مکان شبه بنای فلکست  
( ۱۰۸۰ )

طاق از آن سرشکن قوس و قزح  
( ۱۰۸۰ )

آفتاب آینه در گاهش  
( ۱۰۸۰ )

بنم آورده گلش آب حیات  
( ۱۰۸۰ )

از لب شکر لیلی لعیش  
( ۱۰۸۰ )

دوده اش سرمه پیتنده کشید  
( ۱۰۸۰ )

آیه نور ز سنگش شامل  
( ۱۰۸۰ )

یابد از بوی هوا جان تمثال

(۳۰۸۰)

جوش گل دلشده ایوانیش

(۱۰۸۰)

عرش از سر بیره پایه وی

(۱۰۸۰)

شد ازو تاج فلک اصفاهان

(۱۰۸۰)

تا بود دایره سان سیر سپهر

(۱۰۸۰)

دشمنش باد بهر ویل ننگون

(۱۰۸۰)

زیر فرمان بادش جمله زمین

(۱۰۸۰)

بسته در بندگیش آزادی

(۱۰۸۰)

ز گلستان بها یافته بر

(۱۰۸۰)

آنکه باشد هنراین دعواش

(۱۰۸۰)

زندگی بخش ز جو آب زلال

(۱۰۸۰)

چشم دل از همه سو حیرانیش

(۱۰۸۰)

نه فلک شیفته از سایه وی

(۱۰۸۰)

شوکت او برد زنگ از جان

(۱۰۸۰)

تا کند دور نجوم مه و مهر

(۱۰۸۰)

دوات شاه سلیمان افزون

(۱۰۸۰)

باشدش مرکب اقبال بزین

(۱۰۸۰)

برهش طاهر نصر آبادی

(۱۰۸۰)

بیتها گفته نجیب و نیکو

(۱۰۸۰)

دیده از مصرع سال بناش

(۱۰۸۰)

### ایضاً در تاریخ ریختن توپ

که هست در تن عالم عزیزتر از جان

کشد سپهر خجالت ز تنگی میدان

اجل گشاده دهانست و فتح بسته میان

پی تهیه اسباب میدهد فرمان

نجف قلی که کند جان نثار در میدان

بشاهراه عقیدت ز صدق شد پویان

بلند قدر سپهر استان سلیمان شاه

شهی که ابرسختیش چو گوهر افشاند

بروز رزم اعادی چون توپ و نیزه او

بود چو فکر جهانگیرش بدل راسخ

غلام یکنکد و یکنک تو پچی باشی

برای ریختن توپ تازه شد تعیین

بسی وی شده این توپ بی بدل سامان  
 چو ازدهاست ولی گنج نصرتش بدان  
 ز زهر مهره آن پیکر عدو بیجان  
 نوید فتح رساند بشهریار جهان  
 صدای ناله مبدل بعلت خفقان  
 که حفظ سال زهره صرعیش هست عیان

بامر شاه سپهر آستانه بست کمر  
 چه توپ ، و عد صداتی که در گه هیجا  
 بود چومار ولیکن شود بعکس اثر  
 پیام مرک برد بانك او سوی اعدا  
 زدود آتش کامش شود بدوده خصم  
 رقم نمود بتاریخ هشت بیت قلم

### ابیاتی که هر مصرعش تاریخ است

بود ستون و کند منزل عدو ویران  
 (۱۰۸۲)  
 بقلبگناه شود ازدری گشاده دهان  
 (۱۰۸۲)  
 بود بجرم حصارى چو دشمن از میدان  
 (۱۰۸۲)  
 ز کوب هیبت او قلعه فلک لرزان  
 (۱۰۸۲)  
 بدهر شعله جانکاه وی چو برق جهان  
 (۱۰۸۲)  
 سموم ازدم آتش یلای وی سوزان  
 (۱۰۸۲)  
 ولی دهان صف حرب را گشوده زبان  
 (۱۰۸۲)  
 بنام شاه سلیمان شود جمیع جهان  
 (۱۸۳)

چه توپ قلعه جنك و عناد را دهلیز  
 (۱۰۸۲)  
 بود برزم عدو ازدهای آتش زاد  
 (۱۰۸۲)  
 کلید چاره ولی در گشاه از دیوار  
 (۱۰۸۲)  
 زدود کینه او چشم دشمن بد کور  
 (۱۰۸۲)  
 بجای حرب کند بانك هم چونالش رعد  
 (۱۰۸۲)  
 جحیم از نفس شعله حال او بمرق  
 (۱۰۸۲)  
 بود بجوش فنا آستین چنك اجل  
 (۱۰۸۲)  
 ز مهر تا بود آینه جمال سپهر  
 (۱۰۸۲)

### در تاریخ فوت کاشفا گفته

آخوند کاشف الدین گر پارسال میبرد تاریخ مردن او آخوند کاشفا بود  
 (۱۰۶۲)

## حرف دوم

### در ذکر الغاز و سایر اشعار مرموزه

**قلیج ارسلان -** باسم سنجر غلام خود گفته که مقبول بوده

آن بت که شدم از غم رویش بستوه  
وز شکوه من نداشت یکذره شکوه  
درمانده شدم ز غم بگفتم نامش  
دندان من وقد من و دامن صکوه

### امیرا بوذرجمهر بن ابراهیم منصور

آن پسته سرکشاهه را بین  
آورده بدست بر بصد ناز  
چونانکه دهان ماهی خورد  
آنکه که کند ز تشنگی باز

### شرف الدین محمد بن محمود فراهی

واو وفا و الف وفا باشد  
تا درین عهد ماکرا باشد  
در حروفش نگرتو بی کم و بیش  
حرف علت دودارد از پس و پیش  
در میان فاست حرف دیگر او  
وز نقطه کوه قاف بر سر او  
دور مادیور لطف و صحت نیست  
که وفایی دو حرف علت نیست

### عجیبی جوزجانی در صفت سیب

چبست آن قصر بیدر و روزن  
خیره زو پیکر سهیل یمن  
شکل آن همچو هیئت گردون  
شخص آن همچو کوب روشن  
خجل از نافع پر ز منیل اوست  
نافه آهوی ختا و ختن  
ناف آن گرچه چشمه طریست  
لیک مانده همین بچاه ذقن  
رنک آنرا گمان بری که مگر  
با عقیق است وصل در عدن  
جسته اندر دهان او تیری  
بر مثال زمردین سوزن  
خنجر شامرا مگر بد گفت  
تیر از آن خورد دزمیان دهن

### رفیع الدین نسوی باسم شمشیر

جزا پیکری که همواره  
آسمانیت پیر ز سیاره  
باشدش سال و ماه و لیل و نهار  
خانه دشمنان گرفتن کار  
هست هندی نژاد و رومی رنک  
همه چیزی گرفته الا رنک  
گذرنده است وقت را ماند  
عقل وجه مناسبت داند

پاره گر کنند تخفیفش  
آلت دفع اوست تصحیفش  
تازی و پارسیش بسی کم و کاست  
گربگیری هزار باشد راست

### ابوبکر روحانی باسم قلم

چیت ان مرغی که چون منقار او ترمیشود چشم و گوش اهل معنی درو گوهر میشود  
تابدست آید سخن را آبیوان در جهان همچو ذوالقرنین اندر تیرگی در میشود  
اصلش از خاکست و آب و روز و شب زانگل خورد تا شگفتی نایدت کوزردو لاغر میشود

### امامی هروی باسم خود گفته

ثلاث خمس زوج فردی را که سدس خمس او بیشك از فرد عدد بیرون بود تنصیف کن  
برقرار خویش بار دیگرش درثلاث مال ضرب کن چون ضرب کردی انگهی تضعیف کن  
ثلاث سدس عشر او را باز با این هردو قسم جمع کن نوی که نصف ثلث ازو تحذیف کن  
کعب غین و جذر ظی را که بیرون آری بفکر اندرو پیوند چارو پنج را تالیف کن  
بسامحاسب گفتم اندر علم او اسمی برمز گوامامی را بعلم خویشتن تعریف کن

### فیز امامی گفته باسم فاطمه

پریرخی که سیم حرف نام او عددیست که مال انعدد او راست اول و ثانی  
همان عدد را در حرف آخر نامش چنانکه ضرب کنی گردد حرف گردانی  
زنام او شوی آگاه و نام مادر او که جزو آخر نامش شدست نادانی

### فیز امامی باسم کمال گفته

نام آن بت که شمع انجمن است قلب تصغیر قلب قلب منست  
قلب قلب لام است و چون تصغیر اضافه شود لامك شود و قلب لامك  
کمال است

### امیر معزی

هست زلف و دهن و قد توای سیم اندام جیم و میم و الف و قامت من هست چولام  
من یکی ام زجمال تو مرا دور مکن که جمالت نبود بسی من بیچاره تمام

### کلامی باسم انگشتی

چیت ان پیکر خمیده چونون روزو شب بالف شده مقرون  
جوهر صالح و مصالح ملک ناقه وار آمده زسنگ برون  
سنگ در بر گرفته چون فرهاد خم گرفته چوقامت مجنون  
گر کشف نیست سنگ پشت چراست ورنه ماراست حلقه چونشد چون

صورتش نون و مدتی جایش بوده در تنگنای سینه نون

### حکیم انوری خربزه خواسته

ای کربمی که در زمین امید  
لفزی گفته ام که تشبیهش  
آنچه از پارس و تازی او  
در زمان هر که بیدش گوید  
باز چون باز پرسیش افتاد  
وانچه باقی بماند از تازیش  
مر مرا در شبی که خدمت تو  
داده ان عدد که بر کف راست

هر چه دست از سخای دست تورست  
هست احوال بدسگال توچست  
چون مرکب کنی دو حرف نخست  
یکی از نامه‌های دشمن تست  
در ... مادرش چه سخت و چه سست  
هست همچون شمایلش بدورست  
روی بختم بآب لطف بشست  
پشت ابهام از رکوع آن جست

### ایضاً شراب خواسته

مقارب لفظ پارس بتصحیف از کف  
تصحیف قافیه که بمصراع آخر است  
آن دو لطیف را سیمی هست هم لطیف

دارم طمع که قوت پایم بدست اوست  
گرضم کنی بدانچه مسماست هم نکوست  
وانچش تو قلب کردی مقلوب اوهم اوست

### ایضاً سکنجبین خواسته

بفرستدم امیر بتعجیل شربتی  
شیرین و ترش گشته دوجوهر بهم رفیق  
آورده زیرکان زپی فایده برون

زان کر قوام و نفع چولفظ بدیم اوست  
این چون حدیث دشمن و آن چون عتاب دوست  
رزرا یکی زسینه و نی را یکی ز پوست

### ایضاً باسم کفش

ای مستفاد لطف تو اقبال آسمان  
انوار آن زسایه جود تو مستفاد  
دوش از حساب ضرب جمل بنده تورا  
مال چهار بنگرو جذرش بر او فزای  
اینک دو حرف گفته شد اندر دونیم بیت  
یک حرف دیگرست که بی او تمام نیست  
مجموع این حساب همین هر دو حرف راست

وی مستعار جود تو آثار روزگار  
واثار این زعادت خوب تو مستعار  
بیتی دوشمر گفته شد از روی اختصار  
پس ضرب کن تمامت آن مال بر چهار  
چون رای تو متین و چو حزم تو استوار  
معنی این دو خواه نهان خواه آشکار  
چون درسه ضرب شد شود این کار چون نگار

### ایضاً گلقد خواسته

ای از برادرو پدر افزون دوبار صد  
وز تیر آسمان بتازی چهار حکم

بفرست خوردو زاده نحلیم دوسه ستیر در چنبر مصحف پنجمی باو بهم  
 بادا حروف نام تو چندان بکام تو کاید برون ز صورت بی دو دویت دم

### وله ایضاً

ای رای ملک شه معظم ای کرده کلیم وار عدلت  
 حقا که شود بمهرمه در در دولت تو کراست نیسان  
 بادی همه ساله شاد تا هست اینخواجه فیلسوف فاضل  
 گر معنی این لغز بواجب تا آخر هر مہی که گفتم  
 آنکه بشهور نه بایام مه پرور سال بخش ثانی  
 آبان خدایرا شبانی دی ماه بموسم خزانی  
 کان دولت نیست جاودانی آب رجب اصل شادمانی  
 کز فضل یگانه زمانی پیدا کردن نمیتوانی  
 از اول سالش ار برانی معنیش هرآینه بدانی

### وله ایضاً باسم ریواس

آن چیست کزان طبق همی تا بد چون عاج بزیر شعر عنابی  
 ساقش بمثل چوساعد حورا دستش بمثال پای مرغابی

### بدر شاشی باسم خواب گفته

زهی دو آهوی بیمار مست تو بادام برادر دل رزرا بگوی تا نکند  
 اگر مصحف او نیستی کجا دیدی اگر تو قلب ورا نصف قلب شش سازی  
 شکسته گردد شرط ستون دین از وی اگر تو عکس کنی هر یکی حروف ورا  
 کشیده زلف سیاه تو ماه را در دام وصال باحشی زادگان سیم اندام  
 کسی پیاله زرین بطاق مینا فام بیک دونکته ازین بیت فهم گردد نام  
 فقدا دلک ان کنت من ذوی الافهام برون نیاید حرفی ز نفس خود مادام

### وله ایضاً باسم قلم

مار زراننده بین در دهنش مشک تر مورچه بین صد هزار از پی او برقم  
 یک الف و پنج نون تا نرود سوی میم سربخطش ناورد جمله حروف دگر

### وله باسم در

چیت ان شاهی که مادر او زندگی یابد از دل مادر  
 پدرش را بوقت دفع منی دمبدم از دهان دهد آذر

او سپید است و شوهر از وصلش  
 عقده دان که ماه بکشد را  
 چنگ در دامن هلال زند  
 لب اگر در میان نهی آید  
 شش اگر قاب گرددش بیشک  
 زرد باشد بغایت و لاغر  
 در بر خویش داد زینت و فر  
 و افکند سایه برکناره خور  
 بر زبان تو نام آن دلبر  
 در باشد بنزد اهل هنر

### ملاقطب علامه شیرازی باسّم زر

قطران دایره که کل محیط  
 همنشین مصحف گزدم  
 جذر تصحیف ضد نسیه بود  
 نام آن دان که بنده را نبود

### مجاد همگر باسّم هد هد

مرغی که بکوه جای گیرد یادش  
 هرچار حروف نامش ارقب کنی  
 نامش بحساب جمله آمد ده و هشت  
 هرچند که هزده است حالی ده کشت

### ملاجلال دوانی

از مهر علی کسی که یابد ایمان  
 این نکته طرفه بین که ارباب کمال  
 نامش همه دم نقش نگین بردل و جان  
 یابند ز بینات نامش ایمان

### وله باسّم طاهر

چون آدم و حوا عددش دانستی  
 در مرتبه سوم بین بابا را

### وله باسّم رکن

اول عدد محب بدست آر  
 بر وی عدد محب بفرزای

### فضولی بغدادی

در سبقت صوری خلافت مقصود  
 گریافت رقم سه صفر پیش ازالفی  
 جز عرض کمال اسدالله نبود  
 پیداست که رتبه که خواهد افزود

### حیدر کلیچه پز باسّم شمشیر

آن چیست کاهن تن و سیمین برآمده  
 هاروت وار رفته گهی سرنگون بچاه  
 پوشیده گاه خلعت مشکین دلفریب  
 آنرا که بر میان زده افتاده از کمر  
 بسته برای خدمت شاهان دوجا کمر  
 خاقان عرش مرتبه طهماسب آنکه او  
 خونریز چون بتان پری پیکر آمده  
 گاهی زچه چو یوسف مصری برآمده  
 گاهی برهنه صف شکن لشکر آمده  
 وانرا که بر سرآمده از پا در آمده  
 حلقه بکوش خسرو دین پرور آمده  
 از هرچه دل خیال کند برتر آمد



**ابوتراب پیک** - از اهالی کاشان است خوش طبیعت و درست سلیقه است اشعارش اکثر عاشقانه و یکدست است دیوانش قریب بدو هزار بیت بنظر رسیده یکی از شعرای هرزه گوی بعد از فوت او چند بیت کنایه آمیز در باب او گفته شجاع کاشی در باب آن شخص گفته

### رباعی

تا هجو ابوتراب کردی تو پلید

چون ... تو پرده حجاب تو درید

سهلست اگر مره بن قیس ز جهل

بر مرقد ابوتراب شمشیر کشید

این لغز را در باب انار گفته و خوب گفته

آن چیست که از تازی و از پارسی آن

حرفین نخستین چو بترکیب دراید

تازیش بعد برک و نوا چون گل خندان

آراسته از شاخ تخیل بپراید

حرفین اواخر چو بترتیب نخستین

ترکیب کنی پارسیش در نظر آید

حرفین نخستین انار باعتبار رمان را و میم است و حرفین پارسیش الف و

نون هر گاه ترکیب شود رمان است و حرفین اواخر تازی و پارسی چون ترکیب

شود انار است شخصی نقل میگردد که علامی شیخ بهاء الدین محمد در جائی نوشته بود

که اسمی از اسماء الهی هست که بهر قفل بسته که بخوانی وا میشود و آن اسم را بر مز

ادا نموده است

ای که هستی طالب اسرار رمز غامضات

اسمی از اسماء نافع باتو گویم گوشدار

اول و ثانی جذر رابع و خامس بود

حرف مرکز جذر جمع جمله دان ای هوشیار

نسبت اول بثنائی نسبت ثالث بچشم

نسبت رابع بچشم نسبت لیل و نهار

## حرف سوم

### در ذکر معنیات

**ملاشرف الدین** - از ولایت یزد است از جمیع علوم بهره وافق برده و آب

حیات معانی از چشمه فیوضات ربانی خورده در ترتیب نظم و ثمر کمال قدرت داشته

چنانچه ظفرنامه و حلال مطرز و کنه المراد شاهدیست در این معنی غرض که شهرت کمالات

او محتاج باظهار نیست و این معنیات با اسم اوست

### باسم اسمعیل

چون نام تو گویم ز سر استعدجال

بیرون نهد از گوشه چشمم قدم اشک

از نام اسم و از سر استعمال الف مراد است و از چشم عین مطلب است که از  
نوش که پنجاه است قدم اشک که بیست است ساقط شود و نون بلام بدل شود

### باسم صاعد

صبا و بنده دو دل داده ایم پیوسته بیوی زلف تو دلرا بیکدیگر بسته  
هر گاه صبا و عبد دل داده باشند مطلب حاصل است و بیکدیگر پیوستن کنایه از  
متصل شدن است

### باسم ناصر

شرف دارد نیاز و صبر با هم مرا زانها یکی هست و یکی نیست  
از نیاز و صبر بکحرف باشد و یکی نباشد ناصر ماند

### باسم قطب

ای فتنه مستان دو چشمت که رومه جز داد ز کام و جام مستان رومه  
هر گاه که کنم یاد تو وقت طربست گفتم نامت اگر بروی آری زه  
از وقت طرب زه که و تراست ساقط شود مطلب حاصل است

### باسم نجیب

ما بیخ بهی ازدل ویران کردیم وز شاخ عمل ترنج حرمان کردیم  
نارنج رخت چو آتش انداخت بما از سیب ز فندان تو دندان کردیم  
نار از نارنج اسقاط شده و سین از سیب باعتبار دندان کردیم

### باسم منصور

مشهور بود نام شه نیکو کار کورفت و خلافتش بنص یافت فرار  
شه از منصور رفته نص بجایش آمده

### باسم منصور

بیروی مهبی منشین اینک زمن ابمائی بگذر ز در صوفی گرهست ترا رانی  
منشین بیروی مه شده که شین است و من باقی مانده و از لفظ صوفی در که  
فی است ساقط شده مراد ظاهر است

### باسم سلیمان

در آرزوی ماه و شی مهر آیین گفتم سپرم و جب و جب روی زمین  
سر داد بیاد هم از آغاز سفر در منزل اول دل و مادر دومین

از آغاز سفر سین لفظی مراد است که دل سر بیاد داده که لام است در منزل اول که میان سین و یار است باشد و ما در منزل دوم باشد که میانه یا و نون است .

**ملا جامی** - از ولایت جام است فضایل و کمالات او بصرت به ایست که زبان بیان از آن قاصر است از جمله تالیفات او شرح جامیست که بدون خواندن آن در علم نحو و صرف ربط تمام بهم نمیرسد و قطع نظر از اینکه جامع علوم بوده در شعر و معما سرآمد است و کلیاتش سی هزار بیت میشود و در باب معما سه رساله دارد و کمال اعتبار در ایام خود داشته چنانچه اول در خدمت سلطان یعقوب میبود بعد از آن بخدمت سلطان حسین میرزا باقرا میبود و نهایت اعتبار داشت و این معماها هم ازوست

### باسم هارون

برون آراز معما گفت نام آن بت موزون همینها بود و بس آندم که آمد نام او بیرون هر گاه هارون بی لفظ رون باشد همین ها باقی خواهد بود

### باسم بها

گفتم مامی گفت کرا میگوئی      گفتم که ترا گفت چرا میگوئی  
بر حرف نخست نامش آندم که یکی      افزون کردم گفت چها میگوئی  
بر حرف اول بها که یکی      افزون کنی چها خواهد بود

### باسم بهادر

آنکه نبود در جهان صاحب گهر      جای آن دارد که افتد در بدر  
از لفظ جهان آنکه نقطه ندارد در لفظ بدر      که درآمد بهادر است

### باسم بدر

چون بگرداند قبا تا کس نداند نام وی      حاسد احوال بنام او برد فی الحال پی  
قبا که بگردد ابق است و احوال که یکی را دو می بیند ابق را بدر خواهد دید .

### باسم حسن

بزم طرب از شمع می افروخته باد      چشم بد حاسدان از آن دوخته باد  
گر هست زباده محتسب را سر نهی      سر رفته و پا شکسته دل سوخته باد  
لفظ محتسب که با سر نهی      که نون باشد و سر و پا ردش اسقاط شود

حسن است .

### باسم ایاز

چون نوشتم سرورا بایار یکجا زد روان      خامه برپایش چنان بوسی که ماند ازوی نشان  
سرو الف است و خامه پای یار را **که** پیوسته و نشان بماند نقطه  
ثابت شود .

### باسم سعد

بهای بوسه شمردم دراهم معدود      نداد بوسه ولی خرده که بود ربود  
عدد دراهم معدود سیصد و هفتاد و چهار است که شعد باشد و خرده ربود  
اشاره باسقاط نقاط است .

**میر علیشیر** - از ولایت ترکستان است در هنگام طفلی با پادشاه قدردان  
سلطان حسین میرزا برآمده و با او شیر خورده بشا بر این در ایام سلطنت سلطان حسین  
میرزا در هرات بود و بامر و کالت مامور بود در آن امر **که** کمال دینداری و  
مروت بعمل میآورد و نهایت اعتبار داشت این معما ازوست با اسم بدیع وزین .  
دی سرو ناز ما زرخ      چون خوی چکان شد بر زمین  
خورشید زو داد و خرید      آن خاک را بهر جبین  
الف ناز را مبدل بلفظ دی **که** کرده و نذیر حاصل آمده و از رخ خوی  
چکان شده مراد نقطه نوشت که تحت آید و بذیر شود و از خورشید عین مراد است  
که زر داد و خاک محصول را که زاست خرید مشعر بر آنست که عین مکتوب بجای را  
باشد که بدیع شود و زارا بگیرد وزین شود .

### باسم محسن

مجلسده شیخ دونکجه پیرشین باشدی      سندر دی شمعی نقلینی حوض ایچره تاشدی  
مجلس ماده اسم است محصل آنکه شیخ دیشب در مجلس یک شوری کرد  
شمع مجلس را که لام است شکست و نقل مجلس را که نقطه است به حوض مجلس که  
دایره سین است انداخت صورت مجلس محسن است .

**ملا میر حسین** - از ولایت نیشابور است سید صاحب ادراک و لطیف  
طبع بوده در فن معما بمرتبه رسید که ملا جامی میگفته که اگر من میدانستم که ملا  
میر حسین معما میبرد معما نمیگفتم و این معمای ازوست .

**باسم سلطان حسین**

اطلس چرخ وشه انجم بزیر دامنش      بهر بزم شاه فانوسی بود نیاوفری  
اطلس چرخ سلطا است که باشاه انجم که آفتابست بریر دامن شه انجم  
باشد دامن شه انجم ~~یکمرتبه~~ باعتبار سین نونست که سلطا با آن باشد و  
سلطان شود ~~ویکمرتبه~~ دامن شه انجم باعتبار یوح حاست که شه انجم که سین است بزیر  
آن باشد .

**باسم جامی**

زخود بگسته و وارسته ازغیر      بشهر لامکان دل بسته ازسیر  
ازسیر باعتبار سی لام مراد است کلاء او مکان شود که جاست و جام  
حاصل آید و دل سیر یاست .

**باسم اختیار**

کردی آشفته و شیدا همه شیدا یانرا      ساختی بیسر و پا بیسر و بی پایانرا  
ساختی و پاییر شده ورا بی پایان .

**باسم ویسی**

آن شوخ بفن ساحری هر نفسی      پنهان زدو ابرو و مژه گشت بسی  
ساحر که کمان و تیر فرماید کار      از موی ندیدیم و ندیده است کسی  
ساحر که ~~کمان~~ و تیر را کار فرماید سرماند چه در وقت کمانداری کمان را  
میکشند و تیر را میاندازند ~~کمان~~ باعتبار علامت قوس حاست یعنی سر از موی  
ندیدیم و از کسی هم ندیدیم .

**باسم کریم**

آنچه دندانست او را با گهر یکسان همه      از شکر بینم شده پوشیده و پنهان همه  
از لفظ شکر بینم آنچه دندانهاش با نقطش برابر است پنهان شود شین  
سه نقطه دارد و سه دندانه و با و نون یک نقطه دارد و یک دندانه .

**باسم بابر**

جای او عالی بود فکر عمیق      چون رسد در کنه ذاتش ای رفیق  
کنه جایش تحلیل یافته و اشاره شده که لفظ در را هجاکن پس چنین شود  
که دال و راز بر در مطلب آنست که زیر دال در شود که بایست .

**باسم مهدی**

ای خوش آن کشته که آید روزی بر سر مرقد وی دلسوزی  
 قاف برسر مر باشد و قمر شود که از آن مه مراد است و دل لفظ دوی بسوزد

**باسم فصیح**

میداد رقیب آن سهی قدر را پند  
 از حد چو بشد نصیحت آن شوخ گره  
 نصیحت از حد که برود نصیح ماند و نون را با اشاره لطیفی فا کرده چه ابرو نونست  
 هرگاه گره برگوشه ابرو زده شود و سرانندگی پیش اندازد نون فا شود .

**باسم امین**

ای شیخ که از یقین ندانی شك را  
 پوشیده ز تو سر پشیزی آخر  
 بسیار نمائی بکسان اندک را  
 گویی که تمام دیده ام یکیک را  
 آخر سر پشیز اسقاط شده و باقی را تمام دیده باین طریق که سین را  
 پیشین یا ازین عبارت مستفاد میشود که بیشین سین که باعتبار زیادتی سین مکتوب  
 است یا شود که ام است اما گویا بشیز بیای فارسیست پس چنین که باشد بیشین  
 که سین مکتوبیست ام باشد .

**باسم محمود**

هرچه بود از سینه يك يك محو کردم غیر دل  
 کان پراز پیکان تیر نست ای ترك چکل  
 از سینه صدر مراد است که بغیر دلش باقی حروف محو شود صاد مبدل بمحو  
 میشود و را بر طرف شود و محو شود محمود که پیکان تیر که باعتبار سهم میم است در میان  
 آن باشد محمود شود .

**باسم پیر احمد**

بود در جنك تیر انداز را رسم  
 که تیر خویش سازد بر کمان راست  
 ز ابرو و مژه آن جنگجو را  
 کمان بر تیر آمد عکس آن خواست  
 از کمان بر تیر کتیر حاصل آید که پیرست که کاف کاف تشبیه است و عکس  
 آن یعنی تیر بر کمان اشاره بآنست که الف لفظ آمد بر کمان باشد که باعتبار علامه  
 قوس حاسه واحمد میشود .

**تقی و ظهیر**

چهره افشان شد چو از خون دل صد پارهام قطره‌های اشك نیمی ریخت بر رخساره‌ام  
مراد از قطره‌های اشك نقطه‌های شین است نیمی از آن‌ها یکنقطه و نیم است که تقی باشد  
چونیم نقطه نقاست و یکنقطه که بر آن گذاری تق شود و ام یاست و در اسم ظهیر  
یک نقطه و نیم ظاهر است و رخساره لفظ بر مبدل شود بام که یاست .

**میرزا شاه غریب**

عقل و دانش میفزاید پیش شاه دلفروز ظاهر آمد آنچه در غیب است پیش او چو روز  
پیش شاه دل که هاشمست مبدل شده بلفظ میفز و میفزاش شده و فروز اشاره بتبدیل  
فاست برا که میرزاش شود و در مصرع ثانی پیش لفظ ظاهر را که ظاست باشاه  
در غیب اسقاط کرده و روزانرا که راست در لفظ غیب آورده غریب  
حاصل آمده .

**باسم کبیر**

خواهم ندمم بکس دل شیدا را . . . تاجای شود آن صنم رعنارا  
سیار نکو بود اگر از همه پیش کاری کند و نگاه دارد جارا  
از بسیار کثیر مراد است و پیش آنرا که کافست اشاره کرده که کاری بکند و باز  
بحال خود باشد یعنی کاف تشبیه باشد که کثیر بیرشود و جانگاہ دارد مشعر بر آنست  
که بالفظ بیر باشد .

**محمد مؤمن میرزا**

در مدح و ثنای شه جمشید مکان سلطان فلک سریر و دارای جهان  
گردون لوحی نوشته آمد آیدل خورشید نهاده دل بهر حرفی از آن  
گر لفظ گردون مبدل بجای شده و حدون حاصل آمده و ازای دل یا  
مراد است و خورشید دل خود را بهر حرف از حدون گذاشته و از دل خورشید نسبت  
با کثر حروف باعتبار شمس میم است که هر گاه میمرا بر حاء و دال و و او و نون و  
یا گذاری محمد مؤمن میشود و برالف که دل خورشید را بگذاری زرشود چه خورشید  
عین است و عین زراست قلب که شود رزشود

**باسم معین**

پی سنجیدن غم گفت میدار خدنك ما ترازو در دل زار

از خدنگ ما الف مراد است که در دل زار که آنهم الفست ترازو شود آنرا هم باطل سازد و زر  
باقی ماند که عین است .

### ملا علی شغال

معمائی لطیف است در فن ابهام دست عجیبی دارد چنانچه کم معمائی از او  
از لطف ابهام خالیست .

### باسم شجاع

کس نیست که در عشق بتان شیدا نیست یکدل نه که دیوانه این سودا نیست  
پروانه صفت سوخته شد بال و پریم از شمع جمال یار دل برجا نیست  
از شمع بغیر دل که برجا نیست سایر حروف برجاست هر یک بمعنی و مطلب  
حاصل است .

### باسم نور

خوش آنشب که از بخت بیدار ناگه ببینیم در خواب مانند آن مه  
از خواب نوم مراد است و از مانند آن یوم . مقصد اینکه میم نوم که  
با اعتبار علامت تقویم یوم است ماه شود که بهمان اعتبار است .

### باسم باقر

تیر دلوز یار چاره بود چون دل و سینه پاره پاره بود  
دل و سینه وره پاره پا باشد دل که بال است پاره پا باشد با ماند و صد پاره پا  
بود صدماند که کاف است وره بدستور .

### باسم آفرین

گر بپرخ آفتاب آن زیبا چهر خرسند شوم بماء و خورشید سپهر  
آه من دل سوخته سوزد آخر بیخال رخ دوست عذار مه و مهر  
از مصرع سوم الف مراد است و عذار مهر که عین مکتوب است مبدل شود  
به بیخال رخ که راست ورین شود .

### باسم شاه

پرده یار از رخ چو مهر گشود وه که رخسار ماه وش بنمود  
واو وه مبدل شده بشا باین طریق سارماش که راست مبدل شود بلفظ وش  
وساوش شود که شاست .



**باسم الیاس**

مائیم کشیده از دو عالم دامان      بگزیده ترا ز جمله سیم اندامان  
 بنهاده شب و روز بیاد رخ تو      بر عارض مهر و مه دل بیسامان  
 حل این معما به طریق ممکن است اول اینکه دل بیسا که ال است بر  
 عارض مهر و ماه باشد بر عارض مهر که باعتبار یوح یاست باشد الیا شود و دیگر  
 از دل حفا خواسته که سامانش که شاست باشد حب باشد که از آن نقطه مراد است  
 خطاب بر عارض ماه که باعتبار شهر شین است نموده که حب را بر که سین شود و  
 طور دیگر ال بر یا الی شود و دل بیسامان که الف است بر عارض ماه که باعتبار سی  
 سین است . طریق دیگر ال بر عارض مهر و مه که یا وسین است باشد .

**باسم میر حسین**

مهر بتان بردل و جانم فزود      تا دورخ ساده مکرر نمود  
 یکبار از دورخ ساده باده مطلب است کمی است و از یکرخ ساده رخ مقصد است  
 و از رخ ساده دیگر سین لفظی .

**باسم بدر**

قومی که ز تسبیح ملک بگریزند      در حلقه زلف و خال او آویزند  
 چون خال رخش ز چشم بیدار رود      بکینک در اشک از غم بیحد ریزند  
 از چشم بیدار بد مراد است چه چشم دیده است که بیخانه شود یعنی طرفین  
 ساقط شود و خال رخ که نقطه است از او برود بد شود و غم بیحد غین است که سه مرتبه  
 نقطه از او برود و یک مرتبه عین شود که هفتاد است مرتبه دیگر هفتاد و هفت شود  
 که ز است و مرتبه دیگر نقطه برود را شود .

**باسم نویان**

ای دلستان بسوز دل ناتوان خوشم      داغیست از تو بردل زارم از آن خوشم  
 از لفظ تو یک نقطه بردل زار که الفست باشد آن نوشود و الف ده شود که  
 یاست و آن ظاهر است

**ملا محمد نصر الله** - از ولایت شیراز است و در معما دستی داشته

**باسم بابا صادق**

دوشینه پیش زلفت وقت گره گشائی      بناد صبا مکرر میکرد خود نمائی